





M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7241

بسم الله الرحمن الرحيم

انس و در راه ایمان الهی جان را راسبت  
 پیر برانجام  
 استقامت نه عرض در عهد و یک خجسته  
 جو ایگاه جازین در زیر این نه بنو  
 قطب را و ایم جازه بر سر نه و خجسته  
 با گر بیان در راه و زیر سیلی جادیت  
 آگاهش بر زبان از آب حیوان نه خجسته  
 بر سر این نه خجسته و در زیر این نه خجسته  
 عاشقان را عقده در راه و زیر سیلی جادیت  
 در شبستان حدیگاه ازل و صحرای  
 چشم و این را که گوی در راه الهی آخرت  
 زلفان و عارض را که گوی در راه الهی آخرت  
 در شبستان حدیگاه ازل و صحرای  
 و برج و زاب از یک ذره یا قوت نه

خدا آن سلطان عالم را که عالم پرور است  
 عالم اتحاد و اورا در لطف نام کائنات  
 در پیشگاه مهر و راه پر طوفان مستی  
 در پیشگاه مهرش بر فضا و کائنات  
 صبح خندان لب نشسته تنفش سحر  
 او شاد و بارشمان جان نگارنش جان  
 او بر آتشگان را در پیش آفتاب  
 در دروغ تجلی و خیال کسبش  
 مهره زیبای انسان را بر کار قدر  
 چنان آراسته مشاطه تقدیر او  
 چنان پیر بسته پیرایه کسبش  
 چنان پیوسته در محراب زانو آورند  
 از خالیش با هر دیان را میان آفتاب

*[The page contains dense handwritten Persian text in two columns, likely a manuscript or a collection of letters. The script is cursive and characteristic of the Safavid era.]*

[illegible]



<p>حلقه در گوش و ریشه باو هر جا گردنست          هر کجا و جانان را محالست خاصه بود          جامه نازنین باو سیرش بر عذارمه بود          دست آرا خباب شاه شریف و غریب با</p>	<p>خاک زیر پای سلطان بار هر جا سیرست          لایق گوش سیران این ریشه برگ سیرست          هر کجا سواداق پیش همچو خانه در دست          هر کجا حلقه پیش کمرهای معنی گسترست</p>
--	---

ترغیب از عشق و عشق مجازی و غیب عشق شراب

از نام تو دور کام و زبانه شکر افتد  
بر باد تو ناهید اگر چنگ سرازیر  
خوشید چنان است شد از بیایه  
بهر از هم تو چنان خسته که نه نام  
هر دل که نشد که در یاسه و صفت  
و آن جان که نشد سوخته آتش مهر  
در دامه مهر تو هرگز نشود صبح  
چون صبح که زد یک نفس از سینه پوز  
هر صبح خطان کند هم مرغ سحر خوان  
کایه بدر کلبه در در زمان بخت او  
نمایش از آن روز که از زلزله صورت  
ناجست بزلزله موس زلف و لآرام  
از آن زلف پریشان شود آن صفت از مهر  
هندوی سیاهیت که از خلیج باو  
ابر و شش کمانیت که هر تیر کمان حبت

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲







کرم و اید و جوانان  
 داشتند و بسیار در آن کون  
 سوار و ده و سیار و در آن کون  
 کرم و اید و جوانان  
 داشتند و بسیار در آن کون  
 سوار و ده و سیار و در آن کون

سینه پر نورشان بخت اسرارین سحر اورادشان سحر و اشعارین هر چه سحر و سحر و سحر و سحر طفل اجدادشان شمرده جان و این جان سرستان حضرت رادل بشیارین طوطی سر نشین از شکرین گفتارین روز و شب پر و زنده گرد و بهر سرتارین صبح را در خواب مانده و بجا طریدارین جان جی می نگار و عطف از افکارین جاوی هر شبت عظمی نقطه پرگارین ذیل عنقر و کار و دست استغفارین اینچنین جرات نماید نفس شیطان سارین شاهد انجاس شد رشک و تن بجا زین نیست راهستی بود و در معرقت آثارین بر در سلطان فرشته یافت کار و بارین چون گین زرین شد بام و در و دیوارین	بیت و یک آن بکر و رفت کسوت و مال قریبان اندر نماز است و باشد و مال مصحف نه جلد باقیست است ز راه را عقل کل را در و بر سرستان سحر ازل از شراب لایزال و شکر گاه و هفت شاه بازان روان کبریا رازقه داد من چو شمع از خود سرفرازم سپهر آفتاب زان سوارها که بشد عاصا و فانی شب در سر سو و آگاهی مرغ گل خوار مستلم از و در و شبت عظمی رست در ستیایان این دعا و جمله نامشروع گفتن زین پس خاک بر سر باد و آتش در جگر اگر بعد ازین من کنم زان موی کور حلقه سار و قطر آه کیم مرغان دور کور آسایه بود بر زمین باد و بیا خاک بی آسایه بود بر زمین تا بگشتم بر در حاکم چو خاتم حاکم بست
زین پس گوش من و فعل هم گران شاه حلقه اشرف ملک و دانه شهوارین	زین پس گوش من و فعل هم گران شاه حلقه اشرف ملک و دانه شهوارین
بر روز و زان شب شکست هر جا بخت خاک سیه زین غم نگر بر فرق و بیا بخت یک زرد و قوطی و بخت نگر بر فرق و بیا بخت	بر روز و زان شب شکست هر جا بخت خاک سیه زین غم نگر بر فرق و بیا بخت یک زرد و قوطی و بخت نگر بر فرق و بیا بخت

فاف و اف و اف و اف  
 کرم و اید و جوانان  
 داشتند و بسیار در آن کون  
 سوار و ده و سیار و در آن کون  
 کرم و اید و جوانان  
 داشتند و بسیار در آن کون  
 سوار و ده و سیار و در آن کون

کرم و اید و جوانان  
 داشتند و بسیار در آن کون  
 سوار و ده و سیار و در آن کون  
 کرم و اید و جوانان  
 داشتند و بسیار در آن کون  
 سوار و ده و سیار و در آن کون

این جنگ بین مصیبت و لذت مطرب و زلف  
 موی سر غولت شیر بازایست مغولت شب  
 شب نگلی سین شهرن بچکان دی در برش  
 اطفال من این سگ بهمه دنیا خشک لب  
 بین نگلی در موی بمل این وق و آن در دم  
 زین صدف تاد بره انقصر بغیر سحر است  
 آن نقطه و یا قوت سان چون کشتا کرد و در  
 چون شد زین سپهر کرده حامل در سکر  
 چون کیش تیر از برجم خورشید کمان ارد سحر  
 آتشاپ لره دار سر طانش چون ساز و نوا  
 آن آتش نشان شیر ترنگ گیر در و در  
 در جاده زهره ز آفتاب دلوز آرد ما بهتاب  
 نیز آن زهره زهره ز کافور را با مشک تر  
 چون دست خورشید گرم جمشید افروز علم  
 مولی امیر المومنین سلطان محمد شاه دین  
 چون اخلفه شد و انشور آمد بالوا  
 کفر از جهان برداشته تخم سعادت کاشته

بل ای و ان که صدت گوهر بر عصار خجسته  
 بل شک محلولت شنب دشت لعل خجسته  
 وز عصار فی معجزش شد آب و بار خجسته  
 وز مهر شان پستان شب شیر مصفا خجسته  
 وز حلق شان هر صبحم ترین غصه صفا خجسته  
 وز ابر دریا و در برت لولو بهر جا خجسته  
 اوراق گل بیسته ازان بر لوح غبر خجسته  
 رنگی ز دست این جبر از معده سودا خجسته  
 بیسته ز شمشیر سحر برق آتش آسار خجسته  
 آتش شود بر خاک و غار از قف محی خجسته  
 زرداب خون گود اوان در نو خدا خجسته  
 تا گرد آب التماس از روی گمار خجسته  
 یکت زن کرده هر سحر زربی محابا خجسته  
 آن هر دم از خاک قدم آب سیمیا خجسته  
 بهم بر آب آتین بهم نزار خجسته  
 شد باز نور و الضحی بر فرق طابا خجسته  
 جودی که در دل دشته بر فرق و تیار خجسته

المطلع الثاني

آدم بین بر شفق عصمت ترا خجسته  
 بر لعل غلطان ز یقین بر گل و ان قند تر  
 بادوم او بر که نشان غناب او سر که نشان

در شفا آفتاب جانا  
 بیست و نه آفتاب  
 در بقا در دست ملکوت  
 شاه آیین برودن  
 عابدین نام برودن  
 ست آفتاب اوبالک  
 بیست و نه آفتاب  
 در دله نور و نور الطیف  
 دارد و طاب نام سوره  
 صفت صفت بر غیر صفت  
 علیه و سلم و انوار  
 شاه آیین  
 در شفا آفتاب جانا  
 بیست و نه آفتاب  
 در بقا در دست ملکوت  
 شاه آیین برودن  
 عابدین نام برودن  
 ست آفتاب اوبالک  
 بیست و نه آفتاب  
 در دله نور و نور الطیف  
 دارد و طاب نام سوره  
 صفت صفت بر غیر صفت  
 علیه و سلم و انوار  
 شاه آیین

بر لاله از بادام تر لولوی لاله خجسته  
 وز عصار نشان زور قش بر خاک و بار خجسته  
 بچکان رگ و قش از ان هند و و تیار خجسته











۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

کبریا که ای سید از جانبش  
 چون تخت شد عهده خلیفه کرد اگر پیش  
 که بر اقطاع بهفت اقامه باو احکامش  
 علم اقبال جاویدش لقب سلطان ایشان  
 و توانا عدل و انصافش و حکمت و تدبیرش  
 که نتواند مساحت کرد بال مع او پیش  
 که بر نشور بر و بحر جاری باد اقلایش  
 که زلف عارضه به باد تحریر است از قاشش  
 که نقد هر دو عالم باد بر عرش افلاکش  
 بهفت اقامه خورشید شایسته ایشان  
 که پیش تنخ او چوین نماید خورشیدشان  
 چوین باد سر کرده چو آسمان شد ز ستار  
 ز جریغ شده غلطان که بر فقره خاش  
 گسسته بر شل می بارید و در باد ایشان  
 میان روزی بهیم شب با بر تاش  
 شاد افشان بهر سیار و آن روزی با حکاش  
 بهر رقیبه افرشته بهر خفاق و نه با لاش  
 بر نشان حال شکاریده چو گیسو و دلاش  
 که خلق خشک خضمان را بهشت ناکاش  
 تشنه کرد و بهر ستر سفید آل بهر شش  
 کند الهام ربانی ز ناز غیب الهامش

که در پیش اندم که شایسته شاه زرج حشر مشرق  
 زحل با شتری میگفت بهت ناکه خسر و  
 چو بر مضمون توفان فدا و فرمان نام این شد  
 سیر بر از فرق جمیعش بساط از تاج خوشتر  
 و در صفاقت و رفیع و در حساب غور و تمکینش  
 فراد کائنات انجما بر نیاوان قدش را  
 و ز بهر حکمت شده از حضرت محبت این شد  
 و بهر خاصه و راز و شب این خطاب آمد  
 بهر مطنخ جیش امام المکیست تعیین کرد  
 اسم المؤمنین فرمود تا هر جمعه بر منبر  
 بنیسم که کمان جشید آتش تیر بر بر  
 به استقبال فرست که از پیش امام آمد  
 خلایق بر پر و پوچ بان ملاکت کحق گوین  
 که از فکر و شامی حق شکرم بخت یا تو شتر  
 چو شمشیر پوشید خلعت را برنگ فرمود دیده  
 فلک او دیدم آن ساعت بنده دین دست  
 ز اینده که شد بسته نویدم کیسرموس  
 خصوص ملک او دیدم ز رو غم من شده  
 زوال و دولت خواهنده که در یک قطره آبی  
 که در سرچ و در پیچ و در پیچ و در پیچ  
 رخ مخرج زان خست که چو رسید الور  
 محمد شاه بن عشق که چون بر تخت حکم آید

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



دشت ۱۱  
 دشت ۱۲  
 دشت ۱۳  
 دشت ۱۴  
 دشت ۱۵  
 دشت ۱۶  
 دشت ۱۷  
 دشت ۱۸  
 دشت ۱۹  
 دشت ۲۰  
 دشت ۲۱  
 دشت ۲۲  
 دشت ۲۳  
 دشت ۲۴  
 دشت ۲۵  
 دشت ۲۶  
 دشت ۲۷  
 دشت ۲۸  
 دشت ۲۹  
 دشت ۳۰  
 دشت ۳۱  
 دشت ۳۲  
 دشت ۳۳  
 دشت ۳۴  
 دشت ۳۵  
 دشت ۳۶  
 دشت ۳۷  
 دشت ۳۸  
 دشت ۳۹  
 دشت ۴۰  
 دشت ۴۱  
 دشت ۴۲  
 دشت ۴۳  
 دشت ۴۴  
 دشت ۴۵  
 دشت ۴۶  
 دشت ۴۷  
 دشت ۴۸  
 دشت ۴۹  
 دشت ۵۰  
 دشت ۵۱  
 دشت ۵۲  
 دشت ۵۳  
 دشت ۵۴  
 دشت ۵۵  
 دشت ۵۶  
 دشت ۵۷  
 دشت ۵۸  
 دشت ۵۹  
 دشت ۶۰  
 دشت ۶۱  
 دشت ۶۲  
 دشت ۶۳  
 دشت ۶۴  
 دشت ۶۵  
 دشت ۶۶  
 دشت ۶۷  
 دشت ۶۸  
 دشت ۶۹  
 دشت ۷۰  
 دشت ۷۱  
 دشت ۷۲  
 دشت ۷۳  
 دشت ۷۴  
 دشت ۷۵  
 دشت ۷۶  
 دشت ۷۷  
 دشت ۷۸  
 دشت ۷۹  
 دشت ۸۰  
 دشت ۸۱  
 دشت ۸۲  
 دشت ۸۳  
 دشت ۸۴  
 دشت ۸۵  
 دشت ۸۶  
 دشت ۸۷  
 دشت ۸۸  
 دشت ۸۹  
 دشت ۹۰  
 دشت ۹۱  
 دشت ۹۲  
 دشت ۹۳  
 دشت ۹۴  
 دشت ۹۵  
 دشت ۹۶  
 دشت ۹۷  
 دشت ۹۸  
 دشت ۹۹  
 دشت ۱۰۰

صبح و اراد آفتاب ملک زمین خندان رسید  
 قصه زن مانند چرخ از محاسن دوران رسید  
 بر سر ایوان نفیسم طارم که یوان رسید  
 رفت تاب تیغ او چون سایه یزدان رسید  
 عذر هر تابی که از مهتاب بر گشتان رسید  
 تا یک روزه دو ماهه را در با توکان رسید  
 چار ماه بعد را در یک قدمستان رسید  
 گرفتارش چون طبع و پا او که بان رسید  
 ضعیف نعلش نیم گوش قیصر و خاقان رسید  
 شمع را بر سر ز غیبت آتش سوزان رسید  
 سوزنهای گران بر جگر سرگردان رسید  
 چون نشست خشم پریل از سر گردان رسید  
 زود تر کش گیر کان بر کشیش اقران رسید  
 بسته یک ریشه ان به پهنیه بزان رسید  
 از دی استلین این دور دوران رسید  
 شاه مشرق را چو به یک نوبت جوان رسید  
 به چنان که ز نور نور بسته تابان رسید  
 طوطی گویای قرآن خوان معنی دان رسید  
 این خطاب خوش گوش خوش این مان رسید  
 محنت دران گذشت و نوبت جهان رسید  
 قصیده در دست رسیدن حاجت بی عیان رسید

دشت ۱۱  
 دشت ۱۲  
 دشت ۱۳  
 دشت ۱۴  
 دشت ۱۵  
 دشت ۱۶  
 دشت ۱۷  
 دشت ۱۸  
 دشت ۱۹  
 دشت ۲۰  
 دشت ۲۱  
 دشت ۲۲  
 دشت ۲۳  
 دشت ۲۴  
 دشت ۲۵  
 دشت ۲۶  
 دشت ۲۷  
 دشت ۲۸  
 دشت ۲۹  
 دشت ۳۰  
 دشت ۳۱  
 دشت ۳۲  
 دشت ۳۳  
 دشت ۳۴  
 دشت ۳۵  
 دشت ۳۶  
 دشت ۳۷  
 دشت ۳۸  
 دشت ۳۹  
 دشت ۴۰  
 دشت ۴۱  
 دشت ۴۲  
 دشت ۴۳  
 دشت ۴۴  
 دشت ۴۵  
 دشت ۴۶  
 دشت ۴۷  
 دشت ۴۸  
 دشت ۴۹  
 دشت ۵۰  
 دشت ۵۱  
 دشت ۵۲  
 دشت ۵۳  
 دشت ۵۴  
 دشت ۵۵  
 دشت ۵۶  
 دشت ۵۷  
 دشت ۵۸  
 دشت ۵۹  
 دشت ۶۰  
 دشت ۶۱  
 دشت ۶۲  
 دشت ۶۳  
 دشت ۶۴  
 دشت ۶۵  
 دشت ۶۶  
 دشت ۶۷  
 دشت ۶۸  
 دشت ۶۹  
 دشت ۷۰  
 دشت ۷۱  
 دشت ۷۲  
 دشت ۷۳  
 دشت ۷۴  
 دشت ۷۵  
 دشت ۷۶  
 دشت ۷۷  
 دشت ۷۸  
 دشت ۷۹  
 دشت ۸۰  
 دشت ۸۱  
 دشت ۸۲  
 دشت ۸۳  
 دشت ۸۴  
 دشت ۸۵  
 دشت ۸۶  
 دشت ۸۷  
 دشت ۸۸  
 دشت ۸۹  
 دشت ۹۰  
 دشت ۹۱  
 دشت ۹۲  
 دشت ۹۳  
 دشت ۹۴  
 دشت ۹۵  
 دشت ۹۶  
 دشت ۹۷  
 دشت ۹۸  
 دشت ۹۹  
 دشت ۱۰۰

دشت ۱۱  
 دشت ۱۲  
 دشت ۱۳  
 دشت ۱۴  
 دشت ۱۵  
 دشت ۱۶  
 دشت ۱۷  
 دشت ۱۸  
 دشت ۱۹  
 دشت ۲۰  
 دشت ۲۱  
 دشت ۲۲  
 دشت ۲۳  
 دشت ۲۴  
 دشت ۲۵  
 دشت ۲۶  
 دشت ۲۷  
 دشت ۲۸  
 دشت ۲۹  
 دشت ۳۰  
 دشت ۳۱  
 دشت ۳۲  
 دشت ۳۳  
 دشت ۳۴  
 دشت ۳۵  
 دشت ۳۶  
 دشت ۳۷  
 دشت ۳۸  
 دشت ۳۹  
 دشت ۴۰  
 دشت ۴۱  
 دشت ۴۲  
 دشت ۴۳  
 دشت ۴۴  
 دشت ۴۵  
 دشت ۴۶  
 دشت ۴۷  
 دشت ۴۸  
 دشت ۴۹  
 دشت ۵۰  
 دشت ۵۱  
 دشت ۵۲  
 دشت ۵۳  
 دشت ۵۴  
 دشت ۵۵  
 دشت ۵۶  
 دشت ۵۷  
 دشت ۵۸  
 دشت ۵۹  
 دشت ۶۰  
 دشت ۶۱  
 دشت ۶۲  
 دشت ۶۳  
 دشت ۶۴  
 دشت ۶۵  
 دشت ۶۶  
 دشت ۶۷  
 دشت ۶۸  
 دشت ۶۹  
 دشت ۷۰  
 دشت ۷۱  
 دشت ۷۲  
 دشت ۷۳  
 دشت ۷۴  
 دشت ۷۵  
 دشت ۷۶  
 دشت ۷۷  
 دشت ۷۸  
 دشت ۷۹  
 دشت ۸۰  
 دشت ۸۱  
 دشت ۸۲  
 دشت ۸۳  
 دشت ۸۴  
 دشت ۸۵  
 دشت ۸۶  
 دشت ۸۷  
 دشت ۸۸  
 دشت ۸۹  
 دشت ۹۰  
 دشت ۹۱  
 دشت ۹۲  
 دشت ۹۳  
 دشت ۹۴  
 دشت ۹۵  
 دشت ۹۶  
 دشت ۹۷  
 دشت ۹۸  
 دشت ۹۹  
 دشت ۱۰۰



<p>از اختران لاسه وزمه ترنج زره          خوان هزار کاسه نه جرح ماحضر          امین خشد است آهوا ده و شیر          بادام عین ترسن پست بر او شکر          بام دور سر اسج بر مر و فخر          چون خاصه هرگز از عکس کشیده          هر ماه گیسو شود که کمان قوس          یکان استقام تو چون ناوک شال          کز نقص روزگار نه بسند و گراثر</p>	<p>سکه بر نمای جاہ تو از رھے کبر یا به          لے بر کنار گوشه کشت روی سخات          و همیشه هابت عدل تو را اتمام          تا در ریاض حسن و جمال تبار بود          بادام عین حل شده اند و در خضر          رویش سماه باور و دانش بریده          تا در تیر چرخ که تابش بود بقوس          شعله برده باد و در دل بے مهر و شمنان          و اقبال آفتاب کمالی به بدر باد</p>
<p>نصیحه در بگو بیاض من طلوی در صبح ساطع از پیش          خنک لبان را بسا و مانده جو فصل تر          صبح چو برکت نهاد ساغر زین خور          است چو سر و فرخت جبر شمشیر و          با شفق اورادم سوی ترا گذر ده          بوضه زین کشف طوطی طاووس پر          سے چکد و خنک و مدار زین تر بر این          خیزد و دانش چرخ آسای می چرخ          پسته لعل ترا بسته نبات از شکر          آن طبع لعل را از زین شمشیر زره          در تاب هر کاسه یک شمع و سحر          وان شب آسایش صحن سحر ابهر</p>	
<p>بر سر این بنیر خوان خورشید خند قرص زره          طاسک سین ماه تیره و نه آب شد          در نظر اختران ششای نمود آفتاب          اه و غمته است جامه رخ لالیش غلام          خون خروش آرایشش که در خلق رایج          ببلبل فرست کش از شرف تار خون          کشته زرد شکم وار و مستلوب بکم          ای شب آشفته رسته بگر و حشر          رو سے بر و یک نه اینه سان و اکیمر          سفره زین یک کاسه نقره است دو          آن گهر آرمش شورش آرامل</p>	<p>نصیحه در بگو بیاض من طلوی در صبح ساطع از پیش          خنک لبان را بسا و مانده جو فصل تر          صبح چو برکت نهاد ساغر زین خور          است چو سر و فرخت جبر شمشیر و          با شفق اورادم سوی ترا گذر ده          بوضه زین کشف طوطی طاووس پر          سے چکد و خنک و مدار زین تر بر این          خیزد و دانش چرخ آسای می چرخ          پسته لعل ترا بسته نبات از شکر          آن طبع لعل را از زین شمشیر زره          در تاب هر کاسه یک شمع و سحر          وان شب آسایش صحن سحر ابهر</p>

در این بنیر خوان خورشید خند قرص زره  
 طاسک سین ماه تیره و نه آب شد  
 در نظر اختران ششای نمود آفتاب  
 اه و غمته است جامه رخ لالیش غلام  
 خون خروش آرایشش که در خلق رایج  
 ببلبل فرست کش از شرف تار خون  
 کشته زرد شکم وار و مستلوب بکم  
 ای شب آشفته رسته بگر و حشر  
 رو سے بر و یک نه اینه سان و اکیمر  
 سفره زین یک کاسه نقره است دو  
 آن گهر آرمش شورش آرامل

در این بنیر خوان خورشید خند قرص زره  
 طاسک سین ماه تیره و نه آب شد  
 در نظر اختران ششای نمود آفتاب  
 اه و غمته است جامه رخ لالیش غلام  
 خون خروش آرایشش که در خلق رایج  
 ببلبل فرست کش از شرف تار خون  
 کشته زرد شکم وار و مستلوب بکم  
 ای شب آشفته رسته بگر و حشر  
 رو سے بر و یک نه اینه سان و اکیمر  
 سفره زین یک کاسه نقره است دو  
 آن گهر آرمش شورش آرامل

مردم چشم منی نه سبب مجبور شک  
 زلف چو زنجیر تو کرده چو خشم خشم  
 سوزن عیس مشو بکشم بر و بکم منه  
 ورنه ز جو رجفات پیش شهنشاه کمر  
 مهدی بود اقد اشاه سلیمان طعن  
 کشید جنبه بخت وی نه خورشید خفت  
 خیر و شر ثابت راسته تر از منتظر  
 خامه تو ماه را با سبب بر چین  
 چند دل حاسدان تیغ تو آرد بخت  
 و دشمن اگر همچو یار سوزند بر خط  
 و ز من عسدرل تو زید که زو عمر و را  
 خامه دوست تو سحریت ابر ز آب حیات  
 بر ز بر پشت خشک برق دلا بر پیش  
 بکشت افغان تیغ خون تازه و سوزی نیم  
 مار زبانه و دهین چو پیش مشک تر  
 زرد قیادنگی آب کن رومیان  
 وقت دگر بکشد خال سپه بر چین  
 ناسته زرد و روغن غصه تر کرد و خواست  
 سیر بلال فلک نیت دگر با شفق  
 رفت بیک تا حق از حبسه تر چین  
 حاسد نه لی نوبت لاغر و زرد و

دور از چشم مشو آب زرد و یکم مهر  
 ایند بوشش و دگر و نقل صفت در بد  
 پیرن غنیمت در و ز پرده نشادی در  
 آیم و بوسم زمین بازرسانم خبر  
 احمد یوسف لقا حیدر اورس فر  
 سرت ناهید خشت بزم ترا در  
 خشک و تر کائنات خوان ترا در  
 خنجر تو که را از چشم زنده چو  
 چون همه غم سرش بود و دلش کند  
 کز دم مرگش زنده برگ جان بیشتر  
 نیست بجز بخت و اوج کس نه  
 بگرینقت و سپید گرد غم تو نه  
 و رشک زدم مشک عشق دل و دست  
 شطرنجش زآورند همه در و شک  
 موز پیرمین معدن هزاره دل و بر  
 تا بکشد هر کس ساسل و ارش  
 گاه غم خون نیست از آمدن در ز  
 تا بسوخته مهر و خفته گردشت  
 زغن آن نام تو نیست نه  
 واد با غم تو که  
 دست زنده شیفه مهر و

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

10/10/1944







سر دروان ماگر بر لب جوی دلبری  
 مجسمه مانع و بوستان از سر زلف آن پست  
 محل چو کشت و داشت ز صدم کشیده تنم خور  
 بلبل گفست از سرم نیمه چید ابریده شد  
 فاخته گفست بیدار روزه چو است در برت  
 گفست سخن که لاله را خرقه چو است غرق خور  
 آنکه بر روز مهر که فرق لوسه رفتش  
 تیر ز شعله ناک جبهه آفت ام او  
 بر سر قمر قدر کشش از بیم ساس آسمان  
 راه پر از ستاره شد خنجر او چو برق زو  
 لے تو حبه که خجرت صد غم خنجران شکست  
 قطره آب در جگر گفتم تو موج زد  
 خامه زرد جامه چون خصم تو کرد سر کش  
 کلمات لال قامت بهر صلاح ملک دین  
 برق سحاب خجرت دید عدوی تیر دول  
 سینه ز شاخ زعفران ریخته آب ارغوان  
 چو هم برق تو شد گیسو هفت خواهران  
 دلو که چیت در جهان نیکه شنیده زمان  
 تا که بود بهر سر مشغله خروس صبح  
 در زبان انس جان باو همین که شاه چو

در جسم منبل و دونه گوشه ارغوان گرفت  
 لاجرم از بر احوال نکیت بوستان گرفت  
 بلبل ازین گروقت سخت فغان گرفت  
 گفست قدح که مر تر خون دل ز زان گرفت  
 گفست صبا که مر و راجع غم خزان گرفت  
 گفست چمن که مر و راقه خدایگان گرفت  
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت  
 قامت خود و هزار پی و صفت کمان گرفت  
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت  
 خود و قمر دوباره شد بهیم چو دکان گرفت  
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخون گرفت  
 آتش غصه خصم را جمله فغان گرفت  
 دهر سیاه کرد رخ و دهر سر زبان گرفت  
 از حبشه ملال و ش سجده کنان ازان گرفت  
 بر لب بام چشم ازان هر شره ناک و دکان گرفت  
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت  
 چون مهر ایت بخور روز و عاقان گرفت  
 تیغ لفا و عدل زد ملک جادوان گرفت  
 اینکه عروس صمد هم مشغله در دهان گرفت  
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

و در معر سلطان محمد و تعریفیات صبح و توصیفات محبوب

بلبل ازین گروقت سخت فغان گرفت  
 گفست قدح که مر تر خون دل ز زان گرفت  
 گفست صبا که مر و راجع غم خزان گرفت  
 گفست چمن که مر و راقه خدایگان گرفت  
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت  
 قامت خود و هزار پی و صفت کمان گرفت  
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت  
 خود و قمر دوباره شد بهیم چو دکان گرفت  
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخون گرفت  
 آتش غصه خصم را جمله فغان گرفت  
 دهر سیاه کرد رخ و دهر سر زبان گرفت  
 از حبشه ملال و ش سجده کنان ازان گرفت  
 بر لب بام چشم ازان هر شره ناک و دکان گرفت  
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت  
 چون مهر ایت بخور روز و عاقان گرفت  
 تیغ لفا و عدل زد ملک جادوان گرفت  
 اینکه عروس صمد هم مشغله در دهان گرفت  
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

بلبل ازین گروقت سخت فغان گرفت  
 گفست قدح که مر تر خون دل ز زان گرفت  
 گفست صبا که مر و راجع غم خزان گرفت  
 گفست چمن که مر و راقه خدایگان گرفت  
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت  
 قامت خود و هزار پی و صفت کمان گرفت  
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت  
 خود و قمر دوباره شد بهیم چو دکان گرفت  
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخون گرفت  
 آتش غصه خصم را جمله فغان گرفت  
 دهر سیاه کرد رخ و دهر سر زبان گرفت  
 از حبشه ملال و ش سجده کنان ازان گرفت  
 بر لب بام چشم ازان هر شره ناک و دکان گرفت  
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت  
 چون مهر ایت بخور روز و عاقان گرفت  
 تیغ لفا و عدل زد ملک جادوان گرفت  
 اینکه عروس صمد هم مشغله در دهان گرفت  
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت







نماز انگور که یک دفعه بخورد  
در دما بخورد

از زرد و آب در حفظ  
تجارب و کتب بخت  
زبور مذهب علم است  
دقت از آنکه در بعضی  
نفس صاحب این کتاب  
سیاه است  
صورت چون من  
چهار صد ششست با یک  
چهار صد ست اودی  
آنها صورتی هائی  
ندارد ای صور آواز

۲۶

11

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

از دانش

فاشد و در لفظ  
 مراد از کاف مراد  
 مراد از سست  
 فبا بین شاه اوصاف  
 لفظ و در حد  
 معجز آن حد  
 که عدد حرفت فاق  
 است و آن اول  
 لفظ غلم است لفظ  
 فبا بین غلم عدد و آن  
 نیز آن می باشد که  
 عدد حرفت لاس است  
 و آن دوم لفظ غلم  
 چاره این چهارم  
 چلی باشد و آن  
 عدد حرفت غلم است  
 که سوم لفظ غلم است  
 عدد لفظ غلم  
 عدد حرفت غلم  
 و از آن که مراد قل  
 است که بیست و نه  
 رقم در قل از  
 یک تا بیست و نه  
 لفظ یک تا بیست و نه  
 و از آن که مراد  
 حرفت غلم است  
 بیست و نه

۱۰۰

در و سمنش خاک بادار نکند میل ما  
 از کف ساقی عمر و عشق <sup>پایه</sup> کبریا  
 غم شودت پائمال دل شودت پوهفا  
 مطرب اور روح قدس ساقی او مصطفی  
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا  
 سیم طلب در میان زنگی زرین قبا  
 آنجور <sup>است</sup> اندمند تا خوش تا ختا  
 گاه کند سرگون در بر و سحر <sup>در این</sup> آشتا  
 خالیه سایه یادم علاج بدین کهر <sup>کافور</sup> بایه  
 سوم او چارده هست برین چل گوا <sup>عادت</sup>  
 باستان او را توان خواند یکی بویا  
 دست <sup>شاه</sup> شاه را نو خط فرمان روا  
 قوس ترا مشه <sup>لایق</sup> گیت <sup>ازاد</sup> هر <sup>افغان</sup> بویع <sup>دست</sup> و غا  
 شد <sup>بویع</sup> نه <sup>دست</sup> تخت <sup>دست</sup> رخ <sup>دست</sup> رعد <sup>دست</sup> سازا  
 لعل تو در آفتاب <sup>دست</sup> در <sup>دست</sup> پر <sup>دست</sup> دین <sup>دست</sup> و غا  
 کن <sup>دست</sup> طرف <sup>دست</sup> روی <sup>دست</sup> روز <sup>دست</sup> روی <sup>دست</sup> نمائند <sup>دست</sup> و غا  
 چشم تو در باغ حسن <sup>دست</sup> آهون <sup>دست</sup> گنج <sup>دست</sup> جا  
 داد من <sup>دست</sup> آخرد <sup>دست</sup> پد <sup>دست</sup> شاه <sup>دست</sup> سلیمان <sup>دست</sup> لوا  
 مد <sup>دست</sup> عیسی <sup>دست</sup> جبین <sup>دست</sup> موسی <sup>دست</sup> حرم <sup>دست</sup> اخلا  
 و <sup>دست</sup> اکبر <sup>دست</sup> فرط <sup>دست</sup> سخاش <sup>دست</sup> بخر <sup>دست</sup> غنا <sup>دست</sup> شد <sup>دست</sup> گدا  
 بحر <sup>دست</sup> سیم <sup>دست</sup> آب <sup>دست</sup> شد <sup>دست</sup> بر <sup>دست</sup> تن <sup>دست</sup> خود <sup>دست</sup> چون <sup>دست</sup> <sup>دست</sup>

۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵



تعبیه کنند و بکس  
وزان کرده نظر  
در این تحقیق اندا  
مستوفی باشند  
بزرگ جابرس  
عصاره ای که  
۱۲

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

سگان او همه شیران آسمان بشیه  
 برین حصار معظم شهنشاه عالم  
 قطار موب اقبال در تو بهر رو  
 صفه که چون فرخ در پیش جان فیت  
 ز دو و شعلای نوبشت بریده تیر  
 سلاحدار سیل و کلاه در شمر  
 شان کشیده عطار که ای فلک سجده  
 زبان تیغ بخون جسدش سیراب  
 بن ستایع شمع محمد مرسل  
 ابوالریح سلیمان عهد شکوف  
 امام حق که شد او را محمد تعلق  
 اگر چهار کتایب بود و نام امام  
 شمع عطای تو پیرایه شد هفت کلیم  
 بساط بابرگت صد چو طلس گردون  
 فروغ سایه چتر سیاه تو خورشید  
 بران خدا که بر جهم افسر یا قوت  
 که از مسیر و بوز فراق حضرت شاه  
 ز دو رخ بر دران شاه میخوابد  
 بهمیت شاه که زد و دران کلاه ز پوشد  
 هزار سال تقاب و شاه عالم را  
 بملک شاه سمران گوی شواره جان باد

کسان او همه خولان از دما سیما  
 بشتب در آمد با صد هزار غوغا  
 سوار لشکر ارواح در فضا و قفا  
 هزار کوه که هر کوه که هزار لوا  
 سواد آیت آسمی بعبود کسلا  
 سباده سپهر و نگار در حسدا  
 زبان کشاده دما که ای زمانه دعا  
 دمان مستحرب لشکر بکمال شه گویا  
 بدل مطلق امر خلیفه دنیا  
 در اشروع بنی شمع و دود غلیظ  
 بدل غلام و دین چاکر و بجان  
 و گردینه طراز بود و کسان و را  
 خیمه لوائی تو سانیه نگار نه مرا  
 غلام با کت صد چو باد شاه خا  
 فرو و بایه تخت سبند تو جو را  
 نهما و بر سر این چرخ لاجورد قبا  
 نه تار ماند نه بود از ردای عشق  
 که پسین بد زنگ و در آفتاب جدا  
 قبا می سبز مرغ شب سیاه ردا  
 و یک ساعت آن سال ضعف زود  
 شمار این سی و یک دانه کوک لالا

۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]



[illegible]

بروین ز چو پنهان شد در لعل شکر بارش  
از گزگش خجواب آب بهش افشام  
چون فرق سیرشانه صد شنگینم دل را  
بر آینه نمین آشفته صفت مورش  
آنچه که زخم چون صبح آلوده بخون باشد  
دانه شود چون گل از بند خود آزاده  
کایت ز ره ز مهر نقصان نشود در پلاید  
زلفش بسیر روی شد خصم شمشیر عالم  
فرمانده بحر و بر شاهنشهم دریا دل  
برابو سلیمان آآن روز توان دیدن  
چون دفتر گل بادانه دایره سه پاره  
او خورشید شیرین خط لیلست سر ملکات  
بر گوی تو چون چو گمان از خط تو سر بر تات  
آز آنکه تپ کینت گرفت بر دمالک  
قهر می که فلک دارد و سینه نهان از تقو  
و هیچی که عدد دارد نیست ز نقد عین  
ماه مهر گاهست که مهر فلک بر دست  
گر روزی مگر عین و او و سلیمان فر  
بسیار بر روز آفتاب ماه مهر کلکم  
نمایشه سینا دارد و و سیاه شب  
صد شعله می خورم افروخته روز و شب

[illegible]

کافور دانی است بر دایک مهر دانه  
 رقص روقباخته بکام از دور  
 نقش از آن سپرخ زمان گرو سینه خسته  
 همه چون گوش لارام مرصع زیور  
 لیکن از نوی بود تیره تری یک پیکر  
 دور تر از که فزودیک ترا و صند  
 همچو جواهر پیش نهاد است کلام بر سر  
 سر غول است بغایت کفر و زشت نظر  
 عاید بر راکه سو کعبه نباشد در همه  
 همچو با خسته ندارد ز راز کید گیک  
 گشته رقص روانان ز لباس خضر  
 همه صوفی و دم و وانی قدیم و فرما  
 همه در نرفت غرور جلالتش مضطرب  
 همه در بست کده مهر خالشان به خور  
 صبح و شانند و عالم خود او ندیده  
 کام من رخ چو ساغر نشد از خون جگر  
 نقطه راعلی تراعت شد ریاد بر  
 ز کس شوق تو معنی و با قاسم  
 تسلسل نکشیدی بجهان و دور  
 وی شب سرکش تو گوشه مهر را دور  
 که بر آید شب آشفته تر اگر دهم

قطب زان کرو غنیمت سو خط محور  
قطب نیزه رو با بر سر خط رفت هوش  
نار و جبهش و قطب از حرکت خالی است  
بیست و یک پیکر نوزند را یوان شمال  
و میان همه سطر طبقه این طالع قطب  
حاکم سه صومعه و شب روز نذر و خورشید  
بر در بارگاه عسکرت او کی کاوش  
بر در مطبخ خاصش کف بر ساوش  
چیش روی جدیدی را بنمای قبله  
هر یک دوخته به خرقة خود چند دست  
گرو سطر طبقه خود جمله میران و اخصا  
بر در بارجلال احد شیخ و مرید  
همه در معرفت کنه کما شمس حیران  
همه در میکده خاص ضیاء الشما بخواب  
شب روز نذر ناخوان خداوند جان  
تا نبات آب تو بسته نشد گردشگر  
حلقه زلف ترا دایره مبدع بار  
بسته شور تو مشهور بستم منطق  
گر سر زلف تو ذخیره نه بسته بر راه  
لب می و ش قلم ساغر خانزاد لاق  
پر ستاره شود آن روز رخ بد ز مهر

صدوی نام ستار در نزدیکی انقطه کوه البرز و جویان شتافت ۱۲

عزت آرد اینسان را و او را کیس اخفست و نک اخفست



۵۱ بنات سکر  
 الوده علم با اعتبار  
 نوشین مستغنون شیرین  
 شیر سیاهی ۱۱  
 خوش و ایام آفتاب  
 ۵۲ خاتل نوشین  
 مردان عصر رعد  
 نادافضل در در  
 چارگشتن گوش منتظر  
 شون فخر خردا  
 ۳۶  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



الأخوة المسلمة مختلفا على

و آخر کای کز دونه  
و کای سقط و کای غنچه  
مشق مقصوره  
شعر باب ۲۰  
شعر غریب و غریب  
صفت شمع

المفتي

سید احمد علی خاں  
خودس غنیمت خط  
نورس دانا و غنیمت  
اردی ۱۲۸۵  
سید احمد علی خاں  
خودس غنیمت خط  
نورس دانا و غنیمت  
اردی ۱۲۸۵

10

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

1950



[illegible][illegible]

فہرست

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الصالحين  
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب



سید سید محمد

ایجنڈا اور اہم نشان  
دستخط

کتابخانه

43372

82  
D-14

١٠٠

مجلس

۱۴۳۳

2000

SECRET

100

100

100

الشيخ  
الحسين

100

۱۲۹







۱۲ برادران مستوفی بایرون



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



تبرکات  
در بیان  
نعمت  
و رحمت  
خداوند  
عز و جل

<p>چنانکه در سخن عامل آمده تدویر چون قطره دامره آسمان نمود و تحسید نه زاد چون تو جوان در کنار عالم خیال آنجه نگاه تو می کند تحسیر بسجده دید و نه دریافت چرخ باد سیر چشمها خورد و از تیر جسته تقدیر و لایق آنکه طایفه الکافین عیسای سیر که با یک سنگ نهد نور ماه را تشویر کجا بر دوزخ حسن چرخ پیغمبر هم نیست تو کرده بچاره تحسیر مقتدر فلک ماه از مسکنش آسیر چراغ ماه بود از دم حشر گریه ز نور مشعل قدس باد عکس پذیر</p>	<p>قیاس گنبد ابل بحلقه در تو شبه محیط که در جنب جیب قوس و ت زشت نه پدر و چار مادر و سه طفل عروین هر درایوان بر کشیده چرخ غباری آفاق کرد و طعنت ترا کسی پیروی تو بجان کرده جو قوس لازمست که بر خصم کار دشوار است ز کار طاعتی طاعتون گرفته امین بش کجا در و بر آهین زنجیر بید ز قدر اول هر شانزده کوکب را و آب تیغ تو امین شدست از دور همیشه تا که درین نه چراغ و آب شهر شروع مجلس اقبال باد شاه جهان</p>
---	---

در شکایت خرد

<p>خیز ز منیر یقین سلسله مشکبار زین دو عروس چشم بچرخ و می هزار آب ز رویم مرینه هر نفسه اشک و آ این دل سرگشته را پیش پریشان مدار ماشده روی ترا دامن گل زیر خار مار سیمه طلعه زد و بر طرف لاله را تصیل ترا در شکر عقد و آبر</p>	<p>موج زین فو خمیه صبح ای نگار ترک تو یک نظر انگشت آید بدید مردم دیده تو نه دور ز چشم مرد در شکن کف خویش با همه آشفته بو که باغ وصال سه تو آید به بر مورچه ز روشد بکمرن تا ترا جزع مر افسیل تا بر نه بر طایر</p>
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

تبرکات  
در بیان  
نعمت  
و رحمت  
خداوند  
عز و جل

چنانکه در سخن عامل آمده تدویر  
چون قطره دامره آسمان نمود و تحسید  
نه زاد چون تو جوان در کنار عالم  
خیال آنجه نگاه تو می کند تحسیر  
بسجده دید و نه دریافت چرخ باد سیر  
چشمها خورد و از تیر جسته تقدیر  
و لایق آنکه طایفه الکافین عیسای سیر  
که با یک سنگ نهد نور ماه را تشویر  
کجا بر دوزخ حسن چرخ پیغمبر  
هم نیست تو کرده بچاره تحسیر  
مقتدر فلک ماه از مسکنش آسیر  
چراغ ماه بود از دم حشر گریه  
ز نور مشعل قدس باد عکس پذیر

موج زین فو خمیه صبح ای نگار  
ترک تو یک نظر انگشت آید بدید  
مردم دیده تو نه دور ز چشم مرد  
در شکن کف خویش با همه آشفته  
بو که باغ وصال سه تو آید به بر  
مورچه ز روشد بکمرن تا ترا  
جزع مر افسیل تا بر نه بر طایر

[illegible][illegible]

پنج موبکر حاصل یکس نزد مار  
 بوسید و در ماه رانند و عزتین یکبار  
 چون بسره تیره و دو برابر و در چین  
 طفل بسود شیر که یکبار یک نیست  
 و یک مجذوری و در غنیه چشمه  
 رشید بر برب خشک ابر سید و زنده  
 مهر بنو جهر جهرش ابرین یکبار  
 شاه محمد لقب حسین را احمد نسب  
 و علت بیار او بر دل زنده کرد  
 او که شاهان جهان را به مهر

۱۲۹۱  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۰  
 ۱۱۹۹  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۲  
 ۱۱۳۱  
 ۱۱۳۰  
 ۱۱۲۹  
 ۱۱۲۸  
 ۱۱۲۷  
 ۱۱۲۶  
 ۱۱۲۵  
 ۱۱۲۴  
 ۱۱۲۳  
 ۱۱۲۲  
 ۱۱۲۱  
 ۱۱۲۰  
 ۱۱۱۹  
 ۱۱۱۸  
 ۱۱۱۷  
 ۱۱۱۶  
 ۱۱۱۵  
 ۱۱۱۴  
 ۱۱۱۳  
 ۱۱۱۲  
 ۱۱۱۱  
 ۱۱۱۰  
 ۱۱۰۹  
 ۱۱۰۸  
 ۱۱۰۷  
 ۱۱۰۶  
 ۱۱۰۵  
 ۱۱۰۴  
 ۱۱۰۳  
 ۱۱۰۲  
 ۱۱۰۱  
 ۱۱۰۰  
 ۱۰۹۹  
 ۱۰۹۸  
 ۱۰۹۷  
 ۱۰۹۶  
 ۱۰۹۵  
 ۱۰۹۴  
 ۱۰۹۳  
 ۱۰۹۲  
 ۱۰۹۱  
 ۱۰۹۰  
 ۱۰۸۹  
 ۱۰۸۸  
 ۱۰۸۷  
 ۱۰۸۶  
 ۱۰۸۵  
 ۱۰۸۴  
 ۱۰۸۳  
 ۱۰۸۲  
 ۱۰۸۱  
 ۱۰۸۰  
 ۱۰۷۹  
 ۱۰۷۸  
 ۱۰۷۷  
 ۱۰۷۶  
 ۱۰۷۵  
 ۱۰۷۴  
 ۱۰۷۳  
 ۱۰۷۲  
 ۱۰۷۱  
 ۱۰۷۰  
 ۱۰۶۹  
 ۱۰۶۸  
 ۱۰۶۷  
 ۱۰۶۶  
 ۱۰۶۵  
 ۱۰۶۴  
 ۱۰۶۳  
 ۱۰۶۲  
 ۱۰۶۱  
 ۱۰۶۰  
 ۱۰۵۹  
 ۱۰۵۸  
 ۱۰۵۷  
 ۱۰۵۶  
 ۱۰۵۵  
 ۱۰۵۴  
 ۱۰۵۳  
 ۱۰۵۲  
 ۱۰۵۱  
 ۱۰۵۰  
 ۱۰۴۹  
 ۱۰۴۸  
 ۱۰۴۷  
 ۱۰۴۶  
 ۱۰۴۵  
 ۱۰۴۴  
 ۱۰۴۳  
 ۱۰۴۲  
 ۱۰۴۱  
 ۱۰۴۰  
 ۱۰۳۹  
 ۱۰۳۸  
 ۱۰۳۷  
 ۱۰۳۶  
 ۱۰۳۵  
 ۱۰۳۴  
 ۱۰۳۳  
 ۱۰۳۲  
 ۱۰۳۱  
 ۱۰۳۰  
 ۱۰۲۹  
 ۱۰۲۸  
 ۱۰۲۷  
 ۱۰۲۶  
 ۱۰۲۵  
 ۱۰۲۴  
 ۱۰۲۳  
 ۱۰۲۲  
 ۱۰۲۱  
 ۱۰۲۰  
 ۱۰۱۹  
 ۱۰۱۸  
 ۱۰۱۷  
 ۱۰۱۶  
 ۱۰۱۵  
 ۱۰۱۴  
 ۱۰۱۳  
 ۱۰۱۲  
 ۱۰۱۱  
 ۱۰۱۰  
 ۱۰۰۹  
 ۱۰۰۸  
 ۱۰۰۷  
 ۱۰۰۶  
 ۱۰۰۵  
 ۱۰۰۴  
 ۱۰۰۳  
 ۱۰۰۲  
 ۱۰۰۱  
 ۱۰۰۰  
 ۹۹۹  
 ۹۹۸  
 ۹۹۷  
 ۹۹۶  
 ۹۹۵  
 ۹۹۴  
 ۹۹۳  
 ۹۹۲  
 ۹۹۱  
 ۹۹۰  
 ۹۸۹  
 ۹۸۸  
 ۹۸۷  
 ۹۸۶  
 ۹۸۵  
 ۹۸۴  
 ۹۸۳  
 ۹۸۲  
 ۹۸۱  
 ۹۸۰  
 ۹۷۹  
 ۹۷۸  
 ۹۷۷  
 ۹۷۶  
 ۹۷۵  
 ۹۷۴  
 ۹۷۳

[illegible]



بجای ای که بین لوح زمر و روشن دار  
که سر قان جلالت عوض نقطه گرفت  
قطع شمشیر <sup>چنانچه</sup> بر سر اصدای تو باد  
را که در زنگه تیغ گذران سخن  
در پیش فکر زمر و سان عیار شادمان

از یک نیم ترانه دوه دون طهر  
دست عرصه نه دایره مالارا  
گر چه در عهد تو خود نبود اعدا را  
مقطع شعر نفیست به ازین و انارا  
گوشتوار به ازین و آنه <sup>نفسه</sup> سخن سرارا

وزیر اعلیٰ قائد ملی و مع سلطان محمد شاہ بن یحیٰ

سوا و قلعه و حصه اگر چه درو یاست  
 چه قلعه است که قوس ز خالقه در او  
 به پیش قاضی ایوان <sup>ابرا</sup> ابرگانش جان  
 جهان <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 به پیش <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 بلدر <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 خدا یگان <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 ترا که <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 و بان <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 کند زلف <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 ترانیات <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 و ما زلف <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 مراست <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 چونام <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و  
 رخ تو <sup>درو</sup> در و در غلو غلو و در و

هزار بار فر و تر ز خبه الماوی است  
 محیطه را بر لبش هفت طارم اعلی است  
 نمود که من از آن نقطه که بر غیر است  
 که قعر قیصرش از خست آستان است  
 ز رو معنی هر بیت که او بر از شعری است  
 از آنکه تنگه شاه و سله فی است  
 که گشاید غلامش هزار چون گشاید  
 بدار من تو بر و آفتاب را دعوی است  
 میان است که گوی بیوی او بر است  
 خط سایه تو بر طرقات ماه است  
 که بر کنار لاله زمر دین احمی است  
 خاخشیتم تو مردم فریب چون خود است  
 که سالهاست که لعل زده را مجرب است  
 که بر کنار خورشید سایه خوبی است  
 لب تو خاک در شاه یاد هم صلی است

[illegible]









[illegible]

96

[illegible][illegible][illegible]

۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶

بود و باز بر ملک  
شاهان دیر آید  
خاندان خدیو پزده  
جمع الفات شد  
کار آمد ملک بود و چون  
در ایامی باری مفتوحه  
مفتوحه شد  
بالا سے خود را از  
اطلس اندر بلبلاد

[illegible]





[illegible]



7

[illegible]

100





[illegible]

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت  
 بملکت احمد مل بشوکت حید غازی  
 نبی تخت بلندت اقدم ترا که گری  
 توان شاهی که در عالم شد از نورش روشن  
 تو سلطان سلطان یعنی آن حست نماست  
 شد ترین قبا ی خور و اشان خاصیت  
 برای طبع خاص تو هیچ پنهان کسوت  
 بساط ابر کا و تو کی میدی لی سرحد  
 غباری را که از رخسار شان برداشته  
 بزرگو خوش مساحت که تو گوی جبارت  
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و در سایه  
 بدوران تو افروزی مجو پیش باد تو  
 میر ملک بریت اچو کا خد از کتب آید  
 و اگر آن ای ترین کشد سحر گفت و بر  
 اگر دشمن کشد گردن بخیر خوش برون  
 چون چنگل است نهنگ خالف در بر آن  
 کسی که جام حسانت بر آن وی درو  
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد و پستی  
 نعل با پای است برگا زمین بار  
 جانشین تو و هیچ شاهی معتبر این هم  
 نمایان رایت بودیم چون مهر است

شعر حکم و کند شد عمر عدل و علی حسان  
 بصفت عیسی مریم بهیبت موسی عمران  
 نهی نعل بندت را شرف پنج نوشروان  
 که شمع دوده عباس از عدل تو شد تابان  
 که معفو داشتد غفوف و ترکش داشتد عافان  
 که با نه خیمه بیکر و بگر و هفت شاد و دل  
 سحر گشیمه زرین زنده برام بهیبت اوان  
 محبت خشناخ تو کی دریای فی پایان  
 دست اگشتا  
 بگیوی سیاه جو رو به بر سحر حقوان  
 کجاستش فزون از سه بعد چار اگان  
 ز دور قسری و بی نگر و پیش سرودان  
 و رایج تو شب و روی نیار و کرواتسان  
 قصص بی کند بر شب قمر و خیمت کمان  
 روان روی برین خشک است بر شو و باران  
 که اگر گشتی گشتت بطر پنهان نالان  
 که از راه نوا افتد چو پروه بر در حران  
 بنجا که پای دانت که هرگز نیستش و ران  
 که عیسی خواند قارون و از جوشن انان  
 که افسا از فتنه شرح جانی و کی کوان  
 که با شمس مشرقه در سلخ مایلان  
 که گرو خورشید بر او خوشتر است

قصید در مدح  
 بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت  
 بملکت احمد مل بشوکت حید غازی  
 نبی تخت بلندت اقدم ترا که گری  
 توان شاهی که در عالم شد از نورش روشن  
 تو سلطان سلطان یعنی آن حست نماست  
 شد ترین قبا ی خور و اشان خاصیت  
 برای طبع خاص تو هیچ پنهان کسوت  
 بساط ابر کا و تو کی میدی لی سرحد  
 غباری را که از رخسار شان برداشته  
 بزرگو خوش مساحت که تو گوی جبارت  
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و در سایه  
 بدوران تو افروزی مجو پیش باد تو  
 میر ملک بریت اچو کا خد از کتب آید  
 و اگر آن ای ترین کشد سحر گفت و بر  
 اگر دشمن کشد گردن بخیر خوش برون  
 چون چنگل است نهنگ خالف در بر آن  
 کسی که جام حسانت بر آن وی درو  
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد و پستی  
 نعل با پای است برگا زمین بار  
 جانشین تو و هیچ شاهی معتبر این هم  
 نمایان رایت بودیم چون مهر است

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت  
 بملکت احمد مل بشوکت حید غازی  
 نبی تخت بلندت اقدم ترا که گری  
 توان شاهی که در عالم شد از نورش روشن  
 تو سلطان سلطان یعنی آن حست نماست  
 شد ترین قبا ی خور و اشان خاصیت  
 برای طبع خاص تو هیچ پنهان کسوت  
 بساط ابر کا و تو کی میدی لی سرحد  
 غباری را که از رخسار شان برداشته  
 بزرگو خوش مساحت که تو گوی جبارت  
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و در سایه  
 بدوران تو افروزی مجو پیش باد تو  
 میر ملک بریت اچو کا خد از کتب آید  
 و اگر آن ای ترین کشد سحر گفت و بر  
 اگر دشمن کشد گردن بخیر خوش برون  
 چون چنگل است نهنگ خالف در بر آن  
 کسی که جام حسانت بر آن وی درو  
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد و پستی  
 نعل با پای است برگا زمین بار  
 جانشین تو و هیچ شاهی معتبر این هم  
 نمایان رایت بودیم چون مهر است





نگارنده زلف تو از شب آفتاب و برق  
 بچرخه لعل تو نسیم می نشاند از مشتاق  
 بوقت طلعت پیرین شود و باره شفق  
 مرا ازین و شب و سحری ز روان زیب  
 به چرخ لعل تو گیرد و روان فراق  
 عذاراناک تست از ترنجات عرق  
 که بر دیده ز صبح تو طلعه دار عشق  
 چون در بر در انعام حاکم مستطابق  
 ابوالمجادرا عظمی شمشیر بر حق  
 نماید سحر که ز سحر را رونق  
 صبح زین زانده و شب است این  
 فلک غایت زلف و جبه از برق  
 بجز از نظیر و از شب سیاه و برق  
 همین بران حریم زمره و برق  
 چون بیدارم براند از روان عشق  
 زار و خوار و باغ و جود و شیر و برق  
 یاز و دست ز سرخ روی و مشت طوق  
 که کیسوی سحر خواست بر چه برق  
 چون ریگ کبود و ریت خندق  
 در غمی به غمی گفت خیر اصرار  
 چار راه به راه و سبک خاک است حق

از پی شرم خست روی مهر فیه بقی  
 بفرجه خنجر تو ز گیسو خنده از بادام  
 و دست گشت که سپنج رویت بخورشید  
 ترا از انوشک در عقیق مهر وارید  
 و ایسته تو بعد از یک شکر خواهم  
 لای که بر اوراق لاله شد مشهور  
 شکسته شد دل به مهره از آن رور  
 مقید است به خیز زلف تو خوشید  
 خدا لیکن سلاطین محمد تقی  
 نهاد کاسه ز رخسار بدین کبود طبق  
 و تمام مرغع شاه و از او هم  
 بشاه چنین عوض اطلس سیاه و به  
 خواستند شد صبح تانسه و زید  
 سپیده امیه به درخ نهان کرد  
 طلوع شمس و هوا و شب سیاه  
 زنی شرم گفت روی بخرق عرق  
 زمین خود تو خود او آسمان دیده  
 لای قحتر از نصب آبخنان کردند  
 حصار قدر تر افیع بر طریقی شد  
 و نام به خود بر روی سیر مرکب جم  
 سینه خود مشهور و یک قدم کرد

دینا بھتی کھنڈا

فصل ششم در بیان حقایق

نسخه

١٠٠

الامام في الدين

مجلس

بازار

سیاسی

فصلنامه علمی-پژوهشی

14025  
66

۱۰۰


151

مجلس

11

١٠٠

69



1992







بگویت که چو ابرو بچشم چه معنی شد

شب دراز ترا دیده باه و توانا شد  
 که گریه چین سپهر زنگ آسکارا شد  
 بزم مشک زده شکل ماه فوسا شد  
 لبست ملیست که داروی درو لها شد  
 میان بست که کوی بوی دروا شد  
 ترا چو بر طرف لاله سینه پیداشد  
 گرفته در من آهیم بطاق خضر اش  
 که هر زبان او افسر زبانا شد  
 زرقه عین خودم وجه زرقه پیداشد  
 چو بدر منقش درگاه حق تعالی شد  
 تو جستن جناب خدیو دنیا شد

هلال راست تر از فرق بود پیوسته  
 زهر و زلف و خست کرده است سیدار  
 و ترک مست کمان کشیده پاپس گوش  
 ز سرم نشان دل گشته و پرسیانم  
 خست کفی است که در بوستان جانها شد  
 و بان تست که مولی ز زرقه فوسیت  
 بر خست ابر و چشم بکار مر واریه  
 تم وضعف چنان شد که هر شی تاو  
 و هم بوی لبست است و رو هم  
 که ای اصل تو بودم و لیکن ای منت  
 اگر جان همه تن ز رشو و بوجو شد  
 برای عزت و نیا و ولت عقیقه

مطلع مانی

سپهر پیش کمان رفت و گشت آرا شد  
 که ترک روز بغایت بلند بالا شد  
 جو باره جمله تن آب آتش اجرا شد  
 ز دست میر و آن ساعتی کنی با مر شد  
 که سجده باش همه پیش پای ترا شد  
 که خاک جرعه او جان جمله آشیاشد  
 که کار و بار و دو عالم بدو توانا شد  
 بشکل نقطه موهوم نامها شد

چو شاه شیرق بسوی میر جو زرا شد  
 نمیر سبک یارش دست زنگی شب  
 چه ساغر نیست ز راز و دوزخ که از قفا او  
 چه دوستیست با جام باره را که مدام  
 بیکار بلبله کان رویت خون شام  
 ز جام می زخمستان لایزال نوش  
 تاب خود و جناب خدایگان میساز  
 میان وایره حلقه در او عرش

بگویت که چو ابرو بچشم چه معنی شد  
 زلف و خست کرده است سیدار  
 و ترک مست کمان کشیده پاپس گوش  
 ز سرم نشان دل گشته و پرسیانم  
 خست کفی است که در بوستان جانها شد  
 و بان تست که مولی ز زرقه فوسیت  
 بر خست ابر و چشم بکار مر واریه  
 تم وضعف چنان شد که هر شی تاو  
 و هم بوی لبست است و رو هم  
 که ای اصل تو بودم و لیکن ای منت  
 اگر جان همه تن ز رشو و بوجو شد  
 برای عزت و نیا و ولت عقیقه

در از شب گونا شد



قصاید بر چایج  
دلی شریونی  
کوندا انور  
فکر انوار  
کلام

<p>خور از تحریک قسری خود مبرا شد تونی که بر دوت آیام پیر بر پاشد از آن دیار که عمل تو کار فرما شد که افراق دوتی از میان جوارا شد چو قصص و مین از چرخ ادا شد نخست گام که بر دوت اوج افی شد که آستان و شمع چشت طاق ادا شد سیاه روی و گویا شمار ادا شد ز رنگار سومی چنین براه ورا شد و دیده بر طبق مام بست و شد یکیش آخر و جود و من شد که با تناسب نیار و گید و شد بقدر خانه سر و وزیر و شد ز کسر تا که در اینان قصر کسری شد</p>	<p>چو قصه حکم وی افکند سایه که وون تونی که از گدا از گفت تو نگر شد گرفته دست بر او برون گر نیت اهل لواهی قدر تو سر آسمان چنان بر کرد چو دهن علت رقص کرده بر سر غول رسول عزم تو چون بر براق قدر نشست عده قصر جلالت چنان غلو دار و ز دست بر دوتان دم که ملک زرد اندام روای ز بکتف بر فکند و یک هند که در میان سه فندق یکی سیه باوم اگر چه دوم اورا دوازی کم شد چنان شکوه تو زویمه بر سر عالم همیشه تا شیه انجم ز اوج رفت تو رواق قلعه مرفوع قدرت همین با</p>
---	--

<p>در مع محمد شاه متعلق و تعریف محبوبت جزئیات</p>	
<p>لعلت از خنده شکر از تو بر گیرد جز برف تو بر غایت ای حور شست طاق ابروی تو پیوسته بکجفت کمان دلبر آگس شوخ تو چشم مردم چنین زلف تو بهر حلقه که مشک نشاند ای بر بچهره که بر بوی وصال ناله</p>	<p>جز غم از گریه و زاری بر طبق زر گیرد ملک فرودس که دینست که کافر گیرد بر چشمه نور تو آب و عجب گیرد ترکی مستیست که جنبه و جبهه در بر گیرد ز آتش غم جگر به شنگان بر گیرد بزم آتش تر دانه غم بر گیرد</p>

بنویس که در قلعه بند  
پاشد که در میان جوارا  
در کین و غل  
دوتی از چرخ ادا شد  
بدر زده و پیر  
چو دایم از زهرگاه  
بزه و دایم از زهرگاه  
ز فک در میان جوارا  
فلک دوتی از زهر  
نایب از دوتی از زهر  
نشد  
نم  
چنان زلف و دوتی  
دایم  
از زهرگاه  
عده قصر  
نقد  
بنویس  
ای  
می سوزند

دوم که در قلعه بند  
پاشد که در میان جوارا  
در کین و غل  
دوتی از چرخ ادا شد  
بدر زده و پیر  
چو دایم از زهرگاه  
بزه و دایم از زهرگاه  
ز فک در میان جوارا  
فلک دوتی از زهر  
نایب از دوتی از زهر  
نشد  
نم  
چنان زلف و دوتی  
دایم  
از زهرگاه  
عده قصر  
نقد  
بنویس  
ای  
می سوزند













۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

نبات رسته شود چون شکوه بجای گیاه بشیر داده دیان بند از دوسم رویا برون پرده شرع از زندی لف راه ضمیر و شفت از راز اختران آگاه شکوه قلعه قلعی عمارت نه شاه چو بندوی که بود سرگون کوفته چو برگ لاله که هر خطمه می فند برگاه آله حافظ آمل باد عسم آلاه	سحاب بست تو هر جا که گشت در باران سنان عمل تو در غزار قهاری چو چنگ جله رگماش بر کند ز پوت صبر کلک تو ز اسرار آسمان واقف کم از ستاره نموده بر آستان دوت همیشه با سبز بخیر زلف یار بود ز رشک شک اغادی ز روی محنت با خدای معطلی آمل است غرور جل
--	---

در تعریف قلعه ملی

نمونه ایست ز برج حصار قلعه شه میان دایره حلقه دور او هم فلک چو رگ یک کیودی نمود در تک چیه ولیک از سر مهر آفتاب نقش می صریح با تو گویم که نیست شک و شبه بر نقش ز سر آسمان فتاد کله شمس که روح امین را بهج او شرف که از شرف سو خاقان نمیکند نگه خیمه بکوه تونه گشته ز یکی تا ده شود ز دهن که دست که با کوته بشکل نعل شود سه بر آسمان بره که هر دو چهره خورشید نمیکند سپه	شکوه قلعه قلعی عمارت نه ته محیط بنف فلک از نقطه کم یافت ز بهی حصار که دور وی سپه بنا کردند ز شرم خوست فروفتن آسمان برین بهانه ایست غروب آفتاب را به شام چو آسمان بسو قصر شاه کرد نظر خدایگان سلاطین دین محمد شاه بر آستان جلالت بسی غلامانند ز بهی ز جو تو خیمه گرفت صورت شصت سرتین حمایت اگر دراز کنی ز بهر آنکه ندر روی برشم خنگت غبار کلک تو با خط و لیران ماند
---	---

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱



توضیح: این کتاب در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر تبریز  
چاپ شده و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در شهر تبریز  
تجدیداً چاپ شده است.

زمین بساط کف پای مستندان شد  
خسود پیشه چو در پیشه خلافت زد  
کسیکه از دربار تو آفتاب گرفت  
خسود پیشه تا که بود طالبان عقبه را  
ستاده پاوت باید نصرت یزدان  
بمان تو تا باد در جهان که تار و پودست

دریغ محرم شاہ بن ثقیف

باز از کینه ز رشد حبیب صبح پاره  
شب را که بود حال شیرین و آن فر  
بگریخت لشکر ننگ از تن چو گرفت  
برده می شاد بخور کو مهر شاه دارو  
سلطان بخت قلم دارای چار بخت  
در گستان جا بخت از سبک ز کشی کرد  
و گستان بخت یک برگ شبت روضه  
بشستم رواق گردون و طاق کبریات  
از خلق نماند بوی فردوس یک تنه  
خرو و بزرگ مهرند و خلعت تو انیک  
گرد میان نماند دشمن کمر بخدمت  
تیر و عاکش و شب برو و ام عمرت  
نهفتند چرخ عصف با بخت آینه زر  
و طول و عرض ملک با او انکه باشد

منشی الکریم الرحمن

علائقہ مضمون  
علائقہ مضمون

میرزا یونس خان

۱۲

مرفی استخوان درود ۱۲

اقاب  
مفتی

۱۵۵

ایک ایسی زبان

100

١٠٠

14

20

100

مجلس

10

156

۱۱۳۰  
 ۱۱۳۱  
 ۱۱۳۲  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴

از جمع راست طبعان بهار طقه شد	در گوش هر ورن با وزین وانه گوشتوار شماره ۱۲
<p style="text-align: center;"><b>و در ح سلطان و لغز خیزد</b></p> <p>چو چرخ بست آنکه چون گرد و دو پاره خیزد ۱۲ بود هر پاره بدری کز کوکب کمانی را که ساز می به خنجر کارد ۱۲ به طفلی تاج اواز زرده ده چو او بچکان روی کس ندارد چکر دست آخرین شیرین که خنجر شش شاه مان سلطان محمد همی تا در زراعت گاه و بنا بشیر برینه شاه خان و ز عدو چون خنجر از تیغ قرش همی تا از نه نوشب نماید همی تا صدم بر خوان گلرین همی تا زلب و دندان نه رو طباب خیمه اقبال شده باد</p>	
<p style="text-align: center;"><b>قطعه در تاریخ امام کتاب</b></p> <p>سال تاریخ غزلت شده بود عقد هر کی دانه ازین و شب افروز چشم زلف بویاست که بر عارضه شند خنجر همه در عین سواد و نور و دیده کافه ۱۲</p>	<p>کاسان عقد سخفهای مراد و طام زخمیه است بر شیب زخمیه عام زاع گو یاست که بل حوال همه کز خیال اندک شیده و رفاه ای و نه خیال ۱۲</p>

قصاید و جملات  
در گوش هر ورن با وزین وانه گوشتوار  
شماره ۱۲  
در ح سلطان و لغز خیزد  
چو چرخ بست آنکه چون گرد و دو پاره  
خیزد ۱۲ بود هر پاره بدری کز کوکب  
کمانی را که ساز می به خنجر  
کارد ۱۲ به طفلی تاج اواز زرده ده  
چو او بچکان روی کس ندارد  
چکر دست آخرین شیرین که خنجر  
شش شاه مان سلطان محمد  
همی تا در زراعت گاه و بنا  
بشیر برینه شاه خان و ز  
عدو چون خنجر از تیغ قرش  
همی تا از نه نوشب نماید  
همی تا صدم بر خوان گلرین  
همی تا زلب و دندان نه رو  
طباب خیمه اقبال شده باد  
قطعه در تاریخ امام کتاب  
سال تاریخ غزلت شده بود عقد  
هر کی دانه ازین و شب افروز چشم  
زلف بویاست که بر عارضه شند خنجر  
همه در عین سواد و نور و دیده  
کافه ۱۲  
کاسان عقد سخفهای مراد و طام  
زخمیه است بر شیب زخمیه عام  
زاع گو یاست که بل حوال  
همه کز خیال اندک شیده و رفاه  
ای و نه خیال ۱۲

مراد کافه ۱۲  
نعم بلوی ۱۲  
کافه ۱۲

همه بر روی سحر سایه خورشید فروز همه پیرایه گوشت و انواع سخن لیسته را آلت منطق شکسته آلوده شود همه در عرصه چین شاهیند و خسته هر کجی هر چه کلف یافته بزند و کفر هر کجی سرکش از بحر و بلب آرد و در سیاهی بدن معنی سربیک تابان همه لایسی سیاه بند بلو و ملو حاکم شرع نبی شاه محمد که بحق هر کجی تاج وری امر و راسته که ای حیل گم افشان که ز بی آبی خویش کوهر اگر چه ز سر بگذر و آب تغیش گر سیاه طره مدو بحر بیاید ز کفت سایه خیر سیاهت نبود جز خورشید شمع خورشید ندیدست و نخواهد بین تا در ایوان فلک شعر سیه میافند با دو هویج ملک از چرخه و خیره تا به شب که کشید میل ز رانده شهاب با دو خاک سیم بکران شده از روی جلال ثبت کرد از افریدت شده نام مرا خسروم فخر زمان خواند ولی هست	همه در وقت نظر سیمین اندام همه گویای خود شوند و اقسام کلام آن نهانی که او نظر آرد و با دم هر کجی باشد شیرین لقب و فزون هر کجی همی موصوف یافته در هر مقام کلام را قانع کند چون دهن جام بلام راست چون نور چراغ قرار و روشن زانکه در دشت شایند جمع ایام حاکم روی زمین ست نبشورام هر کجی تا موری حکم ورا گشته غلام و شمنت میرو داورست بهرم چون عام خشم را بگذرد از گردن او آب جرم بحر خیزد و زوشب افروز نیار و غلام ساکس شکسته جا بهت نسر و جز بهرم به ازین شعله در دوده آل بهرم زرد پوشان سر برپوده این شیر خام همه شایه عزت فلک آینه فام چشم خورشید سیه میشود از کحل ظلام سر سمر و یک چشم سلاطین عظام صدر دیوان قصایر سر نشود و ام لقب آن ناه که دیند به است تمام
--	---

منطق در زبان  
بهرام چهره  
عالم میدان  
مت غلام  
موشیاد  
تبع بهشت گفت  
چشم خیر  
دینا  
نظم و این صنعت  
چنان است که افغانی  
در آنکه  
جانی  
جان  
نظم و این صنعت  
چنان است که افغانی  
در آنکه  
جانی  
جان  
نظم و این صنعت  
چنان است که افغانی  
در آنکه  
جانی  
جان

نظم و این صنعت  
چنان است که افغانی  
در آنکه  
جانی  
جان  
نظم و این صنعت  
چنان است که افغانی  
در آنکه  
جانی  
جان































بسی وید صبا گرو باغ سلطانی ز دوست ساقی دولت می بقای میوش	لطیف تر ز وجودت نیافت با کوه حسود خام طمع می فشار کو غوره
---	--

قطعه ویکم

سایه حق ای که شاه خیران چرخ اگر ز بخت تو ورتاب شد دست آن بخری که در گرد و مضاف تخت آن چرخ که در یک برج او ز یورش القاب سلطانی بس جید او و وزیر بار جو دشت نه محیط چرخ با آن چشمها	نیزه رای تو گشت و در جوهرست بجرم از دست تو گشت بر سرست قطره آبی پیش در برست نفک کمتر ز جرم اخترست هر کجا در مضر جامع منبرست هر کجا گون کشتی در کشورست آتش تیغ ترا خاکسترست
---	--

قطعه ویکم

توان شاهی که کلکت بر رخ ماه بر در عید بر شیر شریار بنیشت چون کمان را بر کشید چنان لشکرت تیرت هر کدو را دران میدان مروی بار و دیگر که روی زرنگار صجد م را چنان از بیت گردون بلرزد اگر شمشیر شه خود نیست صوفی سواد چشم خصمت زنگی و ان در اطراف جهان معمار جودت	ز قهر چرخ دریا غنبر انداخت به پروان گرسنه زمین تیر انداخت ز سمیت گرسنه گردون پراخت که دزد و زره بر رو خور انداخت چو غمت خمد تیر دیگر انداخت فلک از بام مینا گون بر انداخت که بهرام از کف خود خنجر انداخت بزم اند چرا چندین بر انداخت که مر و ایرد بر طشت زرا انداخت نبای نامرادی را بر انداخت
---	--

قصاید و جملات

از زبان بدر چای شکر انداخت	ز دخت درو مان ایل معنی
قطعه دیگر	
<p>است که بهرام چشمت چاکرت  سوی پروین بر ساغر نشت  به پیش می کشند استقرت  که دل خشم سوخت خجسته  نور خود رشید ظل افسرت  ایت را بیت مظفر نشت  باغ آفتاب در خور نشت</p>	<p>جسیم بهرام اصل حاکم ملک  آفتابیکه تیغ بهشتان نو  استانیکه چار ماه نعل  آتش آفرور قطره سلبه  مشرقی را با آسمان جلال  سوره نسیج مصحف اقبال  سلطنت هر کجا که نرم آرست</p>
قطعه دیگر در بجه ناصر الدین شاعر	
<p>مرقد خویش ساخت فرقد را  فضل به نیک می نهد بد را  بد اگر گفت سبک قطره را  کنده کس آن لقب نه خود را  خفته کو نداند ابجد را  که ز خود دید کم محبت را  فرق نکند ز روی عجب را  از مس سوخته زیر عجب را  رقی و او بعد ابجد را  روشن ست این محاطه پیر را  نیره سکنه رخ ز مرور را</p>	<p>ناصر الدین که از غلو علم  گفت فائق نم ز جاد علم  نیک نباشد اگر دلش رنج  نیک نام است آنکه در مجلس  چون سلف را بجا تواند گفت  یو کتب در لب اندان افتاد  خاک بر سرش آن که از سر چل  سنگ در چشم آن که نشنا سد  آف بران را صدی که زیر حشیش  گر بخواهد لاف زو خفاش  ابیه باب کینه خویش</p>

قصاید و جملات  
از زبان بدر چای شکر انداخت  
ز دخت درو مان ایل معنی  
قطعه دیگر  
قطعه دیگر در بجه ناصر الدین شاعر

در هفتاد





روی نگارون از چو زرد شود وقت خفتن غافلک بدواز فرع از پرده سپاهان ساز ساز بنگام نیم شب ایما و لنگه بچو جنگ بر شاه آنجان گر بلیقش را اس سیاه ریش ارجو سوش تا غنچه تو شیر مک ز آنکه به لوح چرخ مستور شاه عالم محمد تعلق	ساز عشاق و پند من چه پند تا نگورفت با شدت شبگیر چون شهاب افکند ز آتش تیر در نهاد از قیاس و کشیر بنوازشی و راجه شکر و شیر که نبسته برون در نه حرم بسو و رشتن تو نصیر از سر خوان استخوان تاثیر شاه دین آفتاب عرش سریر آنکه اوراست کردگار نصیر
---	--

که در نهما سے ابر شیم اصل پرده بجز و از و نیست از عراق و حبیب و عشاق تو نهاد و در صفایان زن سلک این نظم که چه شیرین است	سرده فداقت هلال ناست راست و پای و مخالف راست بوسلیک و مخالف کشت است در رموی حساب خود راست ز یورش خاک پای خسرو است
---	---

اگر تو پرده شناسی و مر ترا باید زنده دل نه تنگ ز جانور عورک ز دست نیر و نیرنگی مخالف است ز بیت دوم این قطعه که زنجور	که اصل شعبه بدانی چو یار بسرا بد ولیک از لک و مان و شرارش زاید محیر که نه روح افزاید که در کشف ضمیر ترا یاراید
---	---

باید که در نهما سے ابر شیم  
اصل پرده بجز و از و نیست  
از عراق و حبیب و عشاق  
تو نهاد و در صفایان زن  
سلک این نظم که چه شیرین است  
سرده فداقت هلال ناست  
راست و پای و مخالف راست  
بوسلیک و مخالف کشت است  
در رموی حساب خود راست  
ز یورش خاک پای خسرو است  
اگر تو پرده شناسی و مر ترا باید  
زنده دل نه تنگ ز جانور عورک  
ز دست نیر و نیرنگی مخالف است  
ز بیت دوم این قطعه که زنجور  
که اصل شعبه بدانی چو یار بسرا بد  
ولیک از لک و مان و شرارش زاید  
محیر که نه روح افزاید  
که در کشف ضمیر ترا یاراید

باید که در نهما سے ابر شیم  
اصل پرده بجز و از و نیست  
از عراق و حبیب و عشاق  
تو نهاد و در صفایان زن  
سلک این نظم که چه شیرین است  
سرده فداقت هلال ناست  
راست و پای و مخالف راست  
بوسلیک و مخالف کشت است  
در رموی حساب خود راست  
ز یورش خاک پای خسرو است  
اگر تو پرده شناسی و مر ترا باید  
زنده دل نه تنگ ز جانور عورک  
ز دست نیر و نیرنگی مخالف است  
ز بیت دوم این قطعه که زنجور  
که اصل شعبه بدانی چو یار بسرا بد  
ولیک از لک و مان و شرارش زاید  
محیر که نه روح افزاید  
که در کشف ضمیر ترا یاراید









<p>         طلال شوقی <sup>علہ</sup> اے محبتِ کرم          روز و شب مونسِ خیال <sup>علہ</sup> </p>	<p>         ایتھا <sup>علہ</sup> العالیون عن نفیرے          فاسلو <sup>علہ</sup> عن خیالِ کرمِ نبوی       </p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم

(Retired Sessions Judge)

ای نام تو حرز بهر جا منما در کنه تو هست اعرفناک بر آل و صحابه اش پس ارونکا	لال ست بحد تو ز باهنا ازا برسان در و و بحد رحمت با د از تو پیاسه	از اهل خرو کمال ادراک بر روح رسول پاک احمد بعازین برای باب فطرت
--	--	---

سبحان بلند طبیعت نیکو روشن ست که قصاید بد چاچ و شبستان معالی شمع اوه افروخته است و ادراک  
طباع و قوافلش در گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گلشنی شکند و علو معانی و عوای  
مقابل با نظم نریا میکند عرائس فوایدش کاشتن آلیا قوت و المرحان و فرائد عوایدش کم کم کسب است  
قبایم و لا احبان و چون این عروس بیابا شد بر عمارت درین جزو زمان بطبع نشی نو لک شوره غار طبع  
بر و کشید و در نظر نظار گیان مشتاق آناه و جلوه آرایها گردید بنده سله یا عصیان کترین اهل جهان  
عاری از علم و فن نابله شاهراهن گنگا خنی و طلی محمدادی علی عینی عنده که از غایت قلت بضاعت و قصو  
باعث غلط از صحیح نیلند و در مره ما بران لیب کوف و حکایت نمی چنانند پس از نظر ثانی و حل غواض و  
اضافت بعض فواید درین کتاب مجمع این عجله پروخت و نورنگ لغات و کنایاتش که عقد از کاران  
تواند کشا و برهم بجای ویکی نفع خواهد داد و فراموش ساخت و بسکه اکثر اشارتش از عالم تشبیحات و استعارات  
و مصطلحات خاص ست و کتب اغت کتر بر می آید مناسب که و سه پس عدم توافقی در خاطر صاحب نظران

فینگ بد چای	چشمه سیاه کو اکب	خرمن ماه	آنها بر سطح ماه آبان نگارند
جبه	چشمه ترودن صرا	خون ل مریم شراب	تا بعدش سال کسری کم
جان	چرب فریه	حقن انگشت چه مردم	یکماه موجود گردد و در بندگی
چم حضرت سلیمان	چشمه نم آفتاب	حقن سخن و سفید باشند	آنها نوزد گویند -
باب الحیم الفارسی	چوگان شکین زلف	خوان زر روی نرود	خلق بقتتین کنه شدن
چار زن و چار دود چار رنج	چاه زرخندان	خضر مراد از امام	خونق نام محل بهرام
چاه غنصر -	چاه کتاب قرآن	خاک کاغذ	باب الاله الممله
چنگ کنایه از هلال	چراغ داره چاندان قندیل	خوب باب مراد از	روح در و هن
چاه زهره برج سبکه که خانه	چوگان یمن هلال	خورشید رو	دانه کنایه از ستاره
هبوط زهره است -	چرخ زدن مراد حرکت	خنجر زر اشعه آفتاب	دانه غیر مر و مک
چتر مر و اید فلک اعتبار	چاوشی قاروه انی فلک	خاتون بهفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
خون رخ و کاغذ	قاروره شیشه است	خیمه سبز خیمه لاجورد	دوشکافی شراب حصه
چشمه حیوان فرمان امام	باب الحام الممله	زمر دین آسمان	خود که بدگیری دهند -
چاره ای ده چار بار که	جبه دوات	خون خروس شراب	دق کنایه از کس
چهل باشد و مراد از نیم است	حلقه وار غلام	خار خط رخسار	دوربین حروف
چاوش نام شکلی از کو اکب	حاصل نام طایفه سفید	خشک و تر نیک و بد	دشت تر آفتاب بگ وزر
چار و کی مراد از چار لفظ چا	حصه سنگ مره	خندان چلت	دواج - چادر
با اعتبار عذر و حاصل کی سیم	حسینی نام پر و مستقی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک مطور زلف
لفظ جام از آن بر و ن آید	باب الحام الممله	خاکستر کنایه از مراد	دشک دو دندان حباب
چادر راه و چادر ستاراه	خو آفتاب و خوردن	خون بسته لب	دشمر افسرده
روشنی او -	خشت زو خیمه زین و خیمه	خیمه سبز خیمه چید	دق آفتاب و ماه تمام
چاه سیرینی حرفه دار و	مشرق و خود بوا و بول	که از شاه قمری و جلالیم	دو بهفت سر آسمان نیله
چشمه سیرینی و زیت امی و	مراد از آفتاب	یکسال از اید باشد بخان	دو خروس و ب صخره و اکبر

[illegible]

زاد پلاس بون چنگ	زاد پاشان سر بر سر	اسواد	سوزن ریای غریب افغان
و عافش از پراچند آفتاب	خیام سارگان آسمان	سکندر	می ست چو در بار ابد بزم
نگار از جامه قلم زین لباد	نروین باده و هوا که کو	سایق شیا با می که نام	و چون سوار گریه بگری کرد
زنج سیاه شب	نرخ زدن لاف طعنه زد	سحر	سایه و آب شیب زود
ز قلوب گورچه قلوب	بابا لرام الفار	سفره رین روی زود	سیاه بوی زرد رنگ
ز زیست	ناله مراد طره خوی نو	سپهر کمان ماه نو	ز نام باد شاهی بزرگ
ز ششاد و شوق قلم زین	شرح صبا مراد از شکسته	سپاه شکر و شوق افغان	سیریل
ز عقربان رخ زرد	فرخ مشه باشد	سرمه مشب	شک کهایه از شکر قمر
ز بانه شعله و ام سار که	زار خا	سفیده	عنوانم که پیشی گاست
ز عیش و عاستیاب شود	بابا حسین	سنبلی رفته	سرخ بخت مراد از خیر دل
زده کوکب افیون	سطلان عالم در آفتاب	سار جهر شیر و شیر	سندان آله آنکه ان
ز گریان شب با غنای	سیر مراد از شکسته	سار	که بایست از اجاز کو
ز ششم	و هات و حدیث باشد	سرخال نام شکی که کو	سندی نالی و هم شکسته
زین در آفتاب و شفق	سرخ و خورشید از آفتاب	سوی و یک و ده قیصر	که با شمع برشته و زرد
زوال گهواره آرد	سرخ و خورشید از آفتاب	سوی و یک و ده قیصر	بران نذر صاحب خانه
زیر نام گیاهی زود	سنبلی تر خط	سرای شهری برج خوش	خیز از شود
ز لطف	سمن زار رخسار	ساغر زرد کار مهر واد	سط و سطره عقد گر و شیر
ز رنگ فنی زود قلم زین	ساره	سمور کنایه از خط و سیاه	سربالی با کسیر بر این
ز گنج بیا مرویک	سرخ و خورشید از آفتاب	سقبلی ماقط الاقربا	سیاه دام
ز مروین فنی خط سیر و خیار	سرخ کنایه از آفتاب	سیر لیا سیاه و شیتیان	ستان بندی چیت
ز نگاری سیر آسمان	سرخ فشان سخن غم کو	سکبری دیوانگی	سیاوش نام و شاهی
ز مرو خط	سنبلی مراد از شکسته	سیاه کاغذ و اشک	سرنی شرمده شوخی
ز باغ مراد از ابر	سیم و زر کنایه باشد	سایه	سیرین کنایه از گنج



طریق نام فرستاده که در	و قاری زنده دوه	غنی و من کنایه ارگون	قباک سریشی و فرخ و بارگ
پای ستوران می شود	آفتاب	غانیه - مو	باب القاف
طایر کیوان فلک زحل	عقد موبد اشک و ذرا	غزال شب و آفتاب	موقه - سکه
یعنی فقره که یوان حل است	عاشق تخته باغ جبرگ	غوزه هوا و مجهول غنیمه	قلعه شمشاد کوه است
طربال بنا سه بلند	عنب رخسار باعدیا	غینه با شکسته	باغ بهار گلستان
طفاوه با لضم وایر کرد	نزاکت	غاب بشیه	قطره آب تنیف
در آفتاب	عنبر زنجیر رنگ مو	غسق سیاهی	قیه نه و من آفتاب
طغر شمشاد آفتاب با بر	عاج کاغذ	غوره انگور خام که	قوس - ابرو
طراز آفتاب نام شهری من غیر	عازر و دیکه به دعا	ترش باشد	قود قصه من
باب الطاهر محمد	حضرت عیسی علیه السلام	باب الطاهر	قیر شب
طلمات دوات	زنده شد بود	غیر و زده آسمان	قدراول تارگان بود
طریح شش نام طاری	عبود نام ستاره آتشی	غندق عبارت از گلستان	روشنی شش مرتبه جداوند
باب الطاهر محمد	عطیه که بری که صد و سی	فروغ سحر و فیر	بسیار روشن قدر اول
طریق اشک سرخ لب	طالت اولی خایا طالع اول	امی خاوتخانه مشراعی	قبحین تدریج
دشتاب	عالم صغری دنیا	بیج سلطان که آبی است	قوس در محراب
عقد شریا دندان	عقرب شمرنگه زلف	و باد را برای نیابت	قطران روغنی سیاه
عیسی مراد از مرد بزرگ	عواضه بالضم راه آورد	وزیر خواند	قلب اسد آفتاب چه
رفا ضل	عهار نه نام نه فلک	فلک پوسینی سفید	دل اسدین ستوان
عقاب - لب	عشق با حق اول ثالث	فرو قیامت	علامت شمس
عنبر زلف و شمشاد	عراق نام بچه از موسیقی	فش شمله دوستدار	قلا اسپ
و مداد	عشاق نام بزرگ و بزرگ	قلات دشت	قلم جمع قلمای سرچرخ
عروس عاود و قافای زرد	باب الطاهر محمد	فتق معرب بسته	قطره تنگ از شکر و غیر
عشقه و زین بهر شمشاد	غنی و زین آن بهار و ذرا	فرش عطر و زین	قرباک کسر غلاف شمشاد

تقاریر	پاره	کاوره نه قطره نه	مکن بجام کاغذ	اصل درپاش لب خنگو
حقه	آواز	کهر با	مستم زرد	اعتیان سیمبر ستارگان
باب الکاف العبره	کوش	مراد از شکر	خونینه	شکر هند شب
کیاوس نام کلی از کواکب	کس نعل و نام شهری در	کس به تبارت خال علی	کس به تبارت خال علی	بچه و خسته شعله آتش
کافوشک	روز	ترکستان	کمل نشا و خار بر است	اصل شماره بار لب باعتبار
کرگس زرین	پیر	کافور	رو	سخن روشن
زنگار و نسو و قش و شگل	کبوتر غدیر آسمان	کبوتر غدیر آسمان	کبوتر غدیر آسمان	گن زردین آسمان
کمان چرخ	بیج قوس	کرده مراد از سرین	کرده مراد از سرین	لمعه بافتح رفعتی و باجم
کم معنی اندک و نفی مطلق	کمر شاسپام پیرها	کمر شاسپام پیرها	کمر شاسپام پیرها	گیاه خشک میان گیاه
هر دو آمده چنانکه گویند	کاغذین جامه سفید	کاغذین جامه سفید	کاغذین جامه سفید	لولوی نشو قطره شبنم
کم شمای نشو سحر	کعبه چشتین گریه ای	کعبه چشتین گریه ای	کعبه چشتین گریه ای	لاسه سیه شب
فرامیخ بخت بسیار	که از ان بین و کاغذ	که از ان بین و کاغذ	که از ان بین و کاغذ	لباچه
کم یافتند ای یافتند	سازند	سازند	سازند	لولی بچه
کیش ترکش و فرار جوا	کاسه آب اشک	کاسه آب اشک	کاسه آب اشک	اصل نه مو نقاب شراب
که خانه نظار هست	کونه میوه نور سیده	کونه میوه نور سیده	کونه میوه نور سیده	باعتبار شیشه که سبزه است
کاسه اصل چشم گریان	کرده ز رنگار و کچور	کرده ز رنگار و کچور	کرده ز رنگار و کچور	اصل سیاه پیرانه رجلیست
کله	خیمه	روکش زرد و گلاهد	روکش زرد و گلاهد	باعتبار نهی
کاسه فقر چشم سفید ماه	آفتاب	آفتاب	آفتاب	باب المیم
کوکبه	فوج	باب الکاف الفکر	باب الکاف الفکر	ماه نو نشان و قلم و ابرو
کشتی	اصل پاره لاله	کمل شرب و رخسار	کمل شرب و رخسار	ماه بچکان آستان
کهنه	رو شنی	گرگ یابی و بنین کا	گرگ یابی و بنین کا	ماه کاغذ و رخ و نعل سپ
کوکب نعل پنج آن	گوهری	اشک	اشک	ماه سر خمر گاه بارشیه
کسی زین کو کب	کوی زر کوا کب	کوی زر کوا کب	کوی زر کوا کب	که دروست



فرهنگ بد چای

مشک گل پوش خطا کرد رامی پوشد -	مال و جود و لفظ و کلام سدا باشد و مراد از آن	ماه چهارم هفته بلال عرش الفتح اول و ثانی	نورانی نه پرونده شود هر و نه خرم فروزه و نه چوکان و نه
ماهی بوج حوت و پیاله شراب -	حق است - مستحق طاعت و معرب	شهر است و شاکم کوثر انجا خوب بشود و مراد	خوان و نه لکن و نه فلقه - مینا و نه مرغی نه فلک -
شکر تر شب منقر فغفور کبابیه از	من چه نیک مریج قلمدان چایلو	اینها امکان - مرجان اشک ترخ	نقطه اصل و همن ترگس شوق چشم مشوق
روشنی - مرغ سحر خوان یعنی بلبل	ماهی زین قلم زین مثال فرات	منزل منتقم کتاب خرم و آن شریف چو مغرب	منه بین و زمان و اشک نیکی جاد و نیکی خیم
ماه و نه هفته کبابیه اریاله که درو باشد -	میان لعل و ناز و خج قلمه با طهارت و طیار	روز مقرر کرده اند - منبر اصدق مراد از حد	و نیکی نفس آسمان نه طاریش روه نه آسمان
ماده ریز و ماده وار خادم خوان گستر	موسسه اندکی مرغ سحله نور الهی	تعالی - مشک زده شکل لعل	کرورش و نه پیدا شدند نقره روز و رخ و آنچه بان
مرغان الهی طاربان مصطفی نه جلد نه فلک	معلق نور و مدد سبنا آسمان -	با اعتبار بی جسم مضطربه شرابخانه	مانند مثل کاغذ و غیره - نقطه یا تو آفتاب شراب
مهر زر و جیمه زین و مرغ زین و جیمه زین	مهر زر و جیمه زین و ای ماه نور و جیمه زین	مقتل کانون مریج تلخ	و زین محبوب - ننگ نیلگون تیغ
اقتاب و جیمه باور شیب خیمه است -	مجنوق با جیمه مسلم میر نه راند و ده ماه	میر نام نام پیر شیرازی ایه نام پرده و جیمه	نقطه زر و نکلان زر آفتاب -
مشک زلف و شیب آنچه بران اند -	سوی دیده و نیک و جیمه در دیده پیدا شود	خالف نام پرده و نیک خالف نام پرده و نیک	نوزان ابرو نیمه نیمه سست و چه عود
مریم سر نه شود مقلد سیم	مرغ هراچی شراب بارشید صبح صبح	باب النون نشرن اشک و جیمه	نقطه نیمه شصت و نصف آن سی باشد و مراد از آن
دوای		ترگس خواب چشم خا حرف هم	

[illegible]

خاتم الط

[illegible]



